

برساند و گریه و راج ما تا صبح زیر گوشمان حرف بزند و حرف بزند و از غذای گریه‌ها و موش نیمه‌جانی که وول می‌خورد بگوید و نگذارد که خواب راحت به چشممان برسد!

۱. این کتاب در ایران با نام‌هایی چون *غول بزرگ مهربان* و *غول سیاه مهربان* ترجمه شده است.
۲. رک: محمدرضا شفیعی کدکنی، «جادوی مجاورت»، مجله بخارا، س ۱، ش ۲، (مهر و آبان ۱۳۷۷).

وقتی بچه‌ها بیشتر از بزرگ‌ها می‌فهمند

فرشته سلیمانی

خانه‌ای روی آب. پت هات چینز. ترجمه چستا یثیری. تهران: انتشارات پیدایش، ۱۳۸۸. ۲۵۰۰۰ ریال.

هرگز فکر نمی‌کردم که نویسنده‌ی *خانه‌ای روی آب* خودش یک مادر بزرگ باشد! راستش وقتی در مصاحبه‌ی انتهای کتاب خواندم که پت هات چینز نوه دارد، خیلی جا خوردم. کمی سخت بود که ببینم نویسنده‌ی داستانی که در آن دردسرسازترین شخصیت داستان مادر بزرگ است، خود در چنین سن و سال و موقعیتی است. شاید این استنباط کمی شخصی به نظر برسد، اما قاعده‌ی نانوشته‌ای هست که می‌گوید ما هر وقت با کودکان صحبت می‌کنیم و به ویژه وقتی داستانی نقل می‌کنیم (چون به تأثیر آن بر ذهنیت کودک معتقدیم)، سعی در تحکیم جایگاه خود به عنوان مادر، پدر، خواهر، مادر بزرگ و... نزد او داریم. در جامعه‌ی ما این مسئله بعد و وسیع تری دارد. در واقع تلاش ما بر این است که احترام به همه‌ی «بزرگ‌ترها» را در وجود کودک نهادینه کنیم. وقتی به روایات و داستان‌های قدیمی مخصوص کودکان در فرهنگ خودمان نظری می‌افکنیم، می‌بینیم بزرگ‌ترها و به ویژه پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها به عنوان افرادی با تجربه، کاردان و حلال‌نهایی مشکلات تصویر شده‌اند. حال آن که در *خانه‌ای روی آب* نه تنها چنین نیست، بلکه پدر هم عملاً و گاهی با کنایه، نفرت خود را از مادر بزرگ (مادرزن خودش) ابراز می‌کند و به ماجرا دامن می‌زند.

این اتفاق به خودی خود بد نیست. از یک سو کودکی که به عنوان خواننده‌ی *خانه‌ای روی آب* با او سروکار داریم، حدوداً ده ساله است و قطعاً تا این سن، میانگینی از برخورد متعادل با بزرگترها را به دست آورده است. ضمن این که خوانندگان *خانه‌ای روی آب*، عموماً کتابخوان‌هایی حرفه‌ای‌تر از سایر همسالانشان هستند و به احتمال زیاد، رگه‌های طنز و فضای متفاوت داستان را درک خواهند کرد. از سوی دیگر در پیش گرفتن چنین رویه‌ای در داستان، می‌تواند آثار مثبتی نیز داشته باشد؛ در صورتی که کودک بیاموزد که خارج از قواعد معمول و تعریف شده، می‌توان درباره‌ی بزرگسالان و یا هر موضوع دیگری فکر کرد، خواند و نوشت.

نحوه‌ی پرداخت شخصیت‌ها در *خانه‌ای روی آب* از مادر بزرگ غرغروی در درس‌ساز گرفته تا پدر بازیگوش و مادر حواس‌پرت بی‌دست و پا به گونه‌ای است که مورگان (کودک قهرمان داستان) از همه متعادل‌تر و عاقبت‌اندیش‌تر به نظر برسد. چنان که در حقیقت هم فکرهایی که به ذهن مورگان می‌رسد، از همه عاقلانه‌تر است. این دقیقاً همان رویه‌ای است که رولد دال (به عنوان یک نویسنده‌ی موفق در حوزه‌ی کودکان) در بعضی داستان‌هایش پیش گرفته بود؛ به عنوان مثال در *جادوگرها، ماتیلدا، داروی شگفت‌انگیز جورج* و...

یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی *خانه‌ای روی آب* که عاملی مؤثر در جذابیت آن نیز هست، طنزی است که در خلال دیالوگ‌ها یا به عبارتی بگومگویی شخصیت‌ها نمود پیدا می‌کند. انتقال این طنز بدون از بین رفتن جذابیت نهفته در آن، مسئولیتی است که مترجم به خوبی از عهده‌ی آن برآمده است:

«مادر بزرگ با شادی گفت: در دریا اتفاقات بدتری منتظر ماست. ناگهان مه غلیظی همه جا را پُر کرد طوری که هیچ چیزی دیده نمی‌شد. مادر در حالی که چشم‌هایش جایی را نمی‌دید، آهی کشید و گفت: امیدوارم نیفتند.»

پدر پرسید: چه چیزهایی نیفتند؟

مادر گفت: اتفاق‌ها.

پدر لحظه‌ای چشم‌هایش را بست و گفت: امیدواری چه چیزهایی اتفاق نیفتند؟

مادر گفت: چیزهای بد.

پدر آهسته پرسید: کجا؟

و مادر گفت: خب معلوم است در دریا!»

توصیف جزئیات یک موقعیت، آن هم با اشاره به برجستگی‌هایی که توجه کودکان را بیشتر جلب می‌کند، از عوامل دیگری است که بر جذابیت داستان می‌افزاید:

«بعد از این که بچه صبحانه‌اش را تمام کرد، مادر او را به طبقه‌ی بالا برد تا کمی روی زمین چهار دست و پا راه برود. مادر بزرگ هم بلند شد و دنبال آن‌ها از پله‌ها بالا رفت. روی پله‌ها نزدیک بود که با گریه تصادف کند. چون گریه با دیدن بچه، دو پا داشت، دوپای دیگر هم قرض کرده بود و از اتاق فرار کرده بود.»

با این که زاویه‌ی دید، دانای کل است، درکی که راوی از طریق توصیف موقعیت‌ها به دست می‌دهد، در حد درک مورگان از واقعیت است. مثلاً در شرایطی که همه به فکر یافتن بهترین راه‌حل برای در امان ماندن از دست آدمخوارها هستند، به دماغ قرمز پدر که از شدت نور آفتاب سوخته و درد می‌کند، اشاره می‌شود!

و اما اساسی‌ترین نکته‌ای که نویسنده، به اصطلاح به عنوان پیام در داستان گنجانده است، لزوم مشارکت و همکاری است که به شکلی بسیار ظریف به آن اشاره شده است. در طول داستان هرگاه همکاری بین افراد وجود داشته، نتیجه‌ی کار مثبت از آب درآمده است. حتی جایی که لازم است، آدمخوارها هم به کمک آدم‌ها می‌آیند و همکاری می‌کنند.